

Rolling James

نیکیه میسال

رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران

(جعده ۱۳۹۵) ۷۸۷۱

۰۰۸-۰۷۲-۱۴۸-۰۲۶

مجموعه نیروی سیگما

قسمت چهارم (ویروس یهودا)

مترجم: هادی امینی

صفحه ۱۱۱ از کتاب سری مجموعه نیروی سیگما به نوشته علیسا هدایتی با عنوان راه نیروی سیگما
چاپ اول: زستان ۱۳۹۷ - ۷۱۷۴۷۸۸۸ - ۷۱۷۴۷۸۸۸

تیران و پیشنهاد علاوه بر مجموعه مجموعه نیروی سیگما

نویسنده: جیمز رولينز

مترجم: هادی امینی

قیمت: ۱۴۵.۰۰ تومان
E-mail: info@reading-iranians.com
Web: readingiranians.com
تاریخ: ۱۳۹۷-۰۷-۰۷
ISBN: 978-600-182-356-5

کتاب حقوق محفوظ است. حق بخش از این کتاب متعلق انتشارات مکرر ناشور قابل تکثیر با
قولید محدود به نفع شاکلی، از جمله جایزه شوگران انسانی ایکترونیک، آیینه و همینه است. این

از همه برونش قالب معتبر است اما در مصلحت این افراد نظر نداشته باشد.



کتابسرای تندیس

نکات تاریخی

(۱۳۷۷ - ۰۸۲۷)

اینجا رازی نهفته است. در سال ۱۲۷۱، جوان و نیزی هفده ساله‌ای به نام مارکوپولو، به همراه پدر و عمومیش برای سیاحت سرزمین‌های قوبلای خان در چین به سفر رفت. سفری که بیست و چهار سال طول کشید و داستان‌هایی از سرزمین‌های عجیبی در شرق دنیا شناخته شده با خود آورد: افسانه‌های شگفت‌آور از بیان‌های بی‌پایان و رودهای پر از یشم، از شهرهای پرونق و ناوگان دریایی گستردگی، از سنگ سیاهی که می‌سوزخت و پولی از جنس کاغذ، از هیولاهای باورنکردنی و گیاهان حیرت‌آور و از آدمخواران و شمن‌های مرموز.

مارکو پس از هفده سال خدمت در درگاه قوبلای خان، در سال ۱۲۹۵ به نیز بازگشت و یک هنرمند فرانسوی به نام روستیکلو، داستان‌هایش را در کتابی با عنوان فرانسوی توصیف دنیا گردآوری کرد. این کتاب در سرتاسر اروپا دست به دست شد. حتی کریستف کلمب هم یک نسخه از این کتاب را در سفرش به دنیا جدید همراه داشت.

اما یک داستان از این سفرنامه بود که مارکو به هیچ‌وجه حاضر نشد درباره آن حرفی بزند و تنها اشاره مبهمی به آن شده است. وقتی مارکوپولو چین را ترک کرد، قوبلای خان چهارده کشتی بزرگ و ششصد نفر همراه این مرد و نیزی فرستاد، اما هنگامی که بالاخره مارکو پس از دو سال سرگردانی در دریا به ساحل رسید، تنها دو کشتی و هجده نفر باقیمانده بودند.

سرنوشت سایر کشتی‌ها و افراد تا به امروز به شکل یک راز مانده است. آیا دچار کشتی‌شکستگی، توفان یا دزدان دریایی شده بودند؟ مارکو هیچ‌وقت چیزی نگفت. در واقع وقتی او در بستر مرگ بود و از او خواستند داستانش را توضیح دهد یا انکار کند، مارکو پاسخ سربسته‌ای داد: «من نیمی از چیزهایی را که دیدم، بازگو نکردم.»

پیشگفتار

سال ۱۲۹۳

نیمه شب

جنوب شرق آسیا، جزیره سوماترا

بالاخره فریادها به پایان رسید.

دوازده شعله آتش در تاریکی نیمه شب روی ساحل می‌درخشید.

«یل دیو، لی بِردونا^۱...» پدرش کنارش زمزمه می‌کرد، ولی مارکو می‌دانست که خدا این گناه آن‌ها را نمی‌بخشد.

تعدادی از افراد کنار قایق پهلوگرفته در ساحل ایستاده بودند. تنها شاهدان این خاکسپاری آتشین در آن تالاب تاریک. با طلوع ماه، هر دوازده کشتی چوبی بزرگ و قدرتمند به همراه همه سوارانش، چه مرده و چه زندگان نفرین شده‌اش، به آتش کشیده شدند. دماغه کشتی‌ها مانند انگشت اتهامی به سوی آسمان بودند. شراره‌های خاکستر و آتش مثل بارانی روی ساحل و شاهدان می‌بارید. هوا بیوی گوشت سوخته می‌داد.

ماسئو^۲، عموی مارکو، صلیب نقره‌ای اش را در دست فشد و زیر لب زمزمه کرد: «دوازده کشتی، به تعداد حواریون مسیح.» دست کم جیغ و فریادهای کسانی که شکنجه می‌شدند، قطع شده بود. حالا

۱. خداوند آن‌ها را ببخشاید.